



محمد رضا رشیدی
برگرفته از داستان "خرس کوچولو"
(کتاب فارسی پایه ی دوم ابتدایی)
تصویرگر: نجمه آفاخانی زادی

میکروبا با عجبال

نقش‌ها:

خرس کوچولو، جوجه گنجشک،
بچه فیل، مامان خرسی، بابا خرسی،
آبجی خرسی
وسایل:
صور تک‌های نقش‌ها، تصویر
کندوی عسل،
درخت، چوب‌دستی

بچه‌های عزیز، دور تصویرهای مربوط به این نمایش را ببرید،
آن‌ها را سر یک چوب‌بستنی یا مداد بچسبانید و نمایش را، با
اجازه‌ی معلمتان، در کلاس اجرا کنید.

{ صحنه‌ی ۱: داخل خانه، کنار تخت آبجی خرسی }

[آبجی خرسی مریض است. خرس کوچولو و
مامان خرسی و بابا خرسی کنار تخت او ایستاده‌اند.]

خرس کوچولو (با ناراحتی): «ای وای! آبجی خرسی،
چی شده؟ بابا خرسی! مامان خرسی! چرا آبجی خرسی
این جوری شده؟»

بابا خرسی (با لبخند): «نگران نباش! میکروبا آبجی خرسی
رو مریض کردن. اگه از آبجی خرسی خوب مراقبت
کنیم، حالش خیلی زود خوب می‌شه.»

مامان خرسی به خرس کوچولو (با لبخند): «آفرین پسر
که این قدر نگران خواهرتی.»

[خرس کوچولو یک چوب‌دستی برمی‌دارد و از خانه
(صحنه) خارج می‌شود.]

{ صحنه‌ی ۲: بیرون خانه، جنگل }

[به سمت جوجه گنجشک می‌رود.]

خرس کوچولو (با عصبانیت): «آهای جوجه گنجشک!
میکروبا رو ندیدی؟ می‌خوام باهاشون بجنگم. اونا
آبجی خرسی رو مریض کردن.»

جوجه گنجشک (با تعجب): «چی؟! می‌خوای با میکروبا
بجنگی؟! این طوری؟! با چوب‌دستی?!»

[خرس کوچولو به سمت بچه فیل می‌رود.]

خرس کوچولو (با عصبانیت): «آهای بچه فیل! میکروبا
رو ندیدی؟ می‌خوام باهاشون بجنگم. اونا آبجی خرسی
رو مریض کردن.»

بچه فیل (با تعجب): «خرس کوچولو! میکروبا خیلی
ریزن. اصلاً دیده نمی‌شن. اگه می‌خوای با اونا بجنگی
اول باید دستات رو بشوری، بعد...»

[خرس کوچولو وسط حرف فیل کوچولو می‌پرد.]

خرس کوچولو (با عصبانیت): «چی می‌گی بچه فیل؟ من
می‌خوام با میکروبا بجنگم، بعد تو می‌گی برم دستام رو



بابا خرسی



آبجی خرسی



بشورم؟! »

**«به سمت درخت می‌رود. روی شاخه، یک کندوی
عسل هست.»**

«چقدر گرسنه‌ام! به کم عسل بخورم، قوی بشم، بعد برم
با میکروب با جنگم.»

«عسل می‌خورد.»

(با ناله): «آی دلم! وای دلم! مامان خرسی! کمک! به
دادم برس! دارم می‌میرم.»

{صحنه‌ی ۳: داخل خانه}

«خرس کوچولو بغل مامان خرسی است و گریه می‌کند.»

مامان خرسی (با نگرانی): «خرس کوچولو! چرا گریه
می‌کنی؟»

خرس کوچولو: «رفتم با میکروب با جنگم، پیداشون
نکردم. خیلی گرسنه‌ام بود. به کم عسل خوردم. بعد

دل درد گرفتم.»

مامان خرسی (با تعجب): «با این دستای کثیف عسل
خوردی؟ حتماً میکروب با تو رو هم مریض کردن.»

**«خرس کوچولو روی تختش کنار تخت آبجی خرسی
می‌خوابد.»**

باباخرسی (با لبخند): «خرس کوچولو! تو خیلی
مهربونی. به خاطر خواهرت می‌خواستی با میکروب با
جنگی. اما برای جنگیدن با میکروب لازم نیست از خونه
بیرون بری. هر جا کثیف باشه پر از میکروبه. مثل دستای
کثیف تو. اگه بخوای با اونا بجنگی باید همیشه قبل از
خوردن هر چیزی دستات رو خوب بشوری.»

آبجی خرسی (با لبخند): «خرس کوچولو! ممنون که
این قدر به فکر منی. حالا تو هم مثل من استراحت کن
تا خوب بشیم و بتونیم دوباره با هم بازی کنیم.»